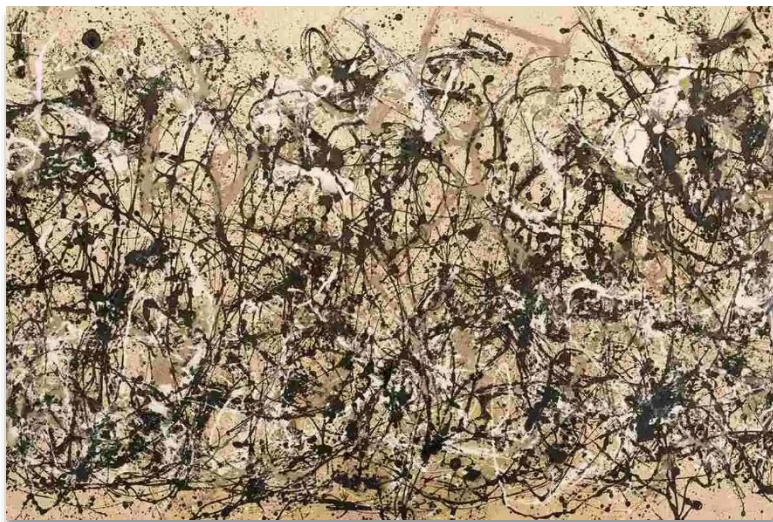


پایان جنگ و امکان بازسازی: آری به زندگی

تقدیر و سبکی

علی آشوری



Jakson Pollock, Autumn Rhythm, 1950

مقدمه: جنگ و لحظه‌ی پسا جنگ

کریس مارکر: «تاریخ توسط حاکمان نوشته نمی‌شود، بلکه توسط بازماندگان ساخته می‌شود.» (برگرفته از فیلم *بی‌آفتاب*، ۱۹۸۳)

در پس هر جنگی، حتی اگر پایان آن با آتش‌بس موقتی رقم خورده باشد، جامعه در برابر لحظه‌ای تعیین‌کننده ایستاده است: لحظه‌ی پسا جنگ. این لحظه، اگرچه اغلب در سکوت توپ‌ها و خاکستر خرابه‌ها پنهان می‌شود، در حقیقت نقطه‌ی عطفی است که آینده‌ی سیاسی، اخلاقی و فرهنگی یک ملت را رقم می‌زند. در این لحظه، پرسش‌هایی اساسی رخ می‌نمایند: آیا زندگی می‌تواند بار دیگر خود را بازیابد؟ آیا امکان دارد آزادی، عدالت و همبستگی از دل ویرانی سر برآورند؟ یا آن‌که زخم‌های جنگ به خشونت‌های ساختاری جدیدی بدل خواهند شد؟

جنگ نه فقط ساختارهای فیزیکی، بلکه ساختارهای معنایی، رابطه‌ها، اعتماد و امید را نیز منهدم می‌کند. پسا جنگ تنها یک وضعیت موقتی نیست، بلکه افقی است که در آن امکان‌رهایی یا بازتولید بندگی تعیین می‌شود.

همان‌گونه که والتر بنیامین در «تزهایی درباره‌ی فلسفه‌ی تاریخ» می‌نویسد: «هر سند تمدن، در عین حال، سند بربریت است.» و شاید بتوان افزود: هر صلحی که بدون بازاندیشی در ساختارهای قدرت و معنا حاصل شود، صرفاً آتش‌بسی است که بربریت را در لباسی تازه تکرار خواهد کرد.

در این مقاله، با تمرکز بر لحظه‌ی پسا جنگ، به امکان یا امتناع بازسازی دموکراتیک خواهیم پرداخت. آیا جامعه می‌تواند از دل ویرانی، نگاهی تازه به خود، به قدرت، و به آینده بیندازد؟ یا آن‌که بازسازی، تنها تکرار گذشته در فرم جدیدی خواهد بود؟ پاسخ به این پرسش، تعیین‌کننده‌ی سرنوشت صلح است.

صورت‌بندی مسئله: صلح، قدرت، بازسازی

یکی از مهم‌ترین کژفهمی‌ها در لحظه‌ی پسا جنگ، یکی‌انگاری میان «توقف جنگ» و «صلح» است. آتش‌بس، پایان خشونت مستقیم است؛ اما پایان خشونت ساختاری،

تبعیض نهادینه، و استبداد مزمن، نیازمند دگرگونی‌های عمیق‌تری‌ست. صلح واقعی، نه صرفاً غیاب جنگ، بلکه حضور شرایطی برای زندگی انسانی، آزاد و معنادار است. چنان‌که یوهان گالتونگ، نظریه‌پرداز برجسته‌ی صلح، تمایز روشنی میان «صلح منفی» (غیاب خشونت) و صلح مثبت (حضور عدالت) قائل می‌شود.

بازسازی نیز، اگر تنها به معنای بازسازی فیزیکی و زیربنایی تلقی شود، در سطحی تکنوکراتیک و ناکافی باقی می‌ماند. مسئله‌ی بازسازی، پیش از آن‌که اقتصادی یا عمرانی باشد، سیاسی است: چه کسی بازسازی می‌کند؟ بر پایه‌ی کدام ارزش‌ها و روایت‌ها؟ و در خدمت کدام ساختار قدرت؟

چنان‌که هانا آرنت در وضع بشر می‌نویسد: «عمل سیاسی، آن‌گاه که از عرصه‌ی عمومی حذف شود، ساختارهای سلطه را بازتولید می‌کند، نه تخریب.» پس در تحلیل لحظه‌ی پساجنگ، باید به تمایز بنیادین میان بازسازی به‌مثابه بازگشت به وضع پیشین و بازسازی به‌مثابه دگرگونی رادیکال و جمعی توجه داشت. جامعه‌ی پس از جنگ، اگر نتواند قدرت را از نو توزیع، حافظه‌ی جمعی را احیا، و صداهای سرکوب‌شده را بازایی کند، صرفاً دکوراسیونی تازه بر سازه‌ی پوسیده‌ای بنا خواهد کرد که پیش‌تر آن را به پرتگاه جنگ رسانده بود.

امکان یا امتناع دموکراسی پس از جنگ

هر جامعه‌ی پس از جنگ، دست‌کم سه مسیر پیش‌رو دارد:

بازتولید استبداد با نقابی تازه: در این مسیر، حاکمیت که شاید تضعیف شده یا مشروعیتش آسیب دیده، با اتکا به فضای بحرانی، دست به بازسازی اقتدار خود می‌زند. با بازتعریف دشمن، تحکیم گفتمان امنیت، و استفاده از ترس عمومی، ساختارهای سرکوبگر احیا می‌شوند. نمونه‌ی آن را می‌توان در بسیاری از کشورها، از جمله در برخی دولت‌های خاورمیانه پس از جنگ‌های داخلی یا اشغال مشاهده کرد.

فروپاشی و بی‌نظمی ممتد: اگر ساختارهای اجتماعی و نهادهای مدنی کاملاً فروپاشیده باشند، جامعه ممکن است به‌جای گذار دموکراتیک، دچار هرج‌ومرج، جنگ

داخلی یا فروپاشی تدریجی دولت شود. تجربه‌ی یوگسلاوی سابق، لیبی، و عراق پس از اشغال آمریکایی‌ها نمونه‌های هشداردهنده‌اند.

گذار به دموکراسی و بازسازی معنا: مسیر دشوار اما نجات‌بخش است. در این حالت، نیروهای اجتماعی، نهادهای مدنی، روشنفکران، و حتی بخشی از نخبگان درگیر قدرت، به بازاندیشی در گذشته، گفت‌وگو با حافظه‌ی جمعی، و ایجاد فضای سیاسی جدید تن می‌دهند. آلمان پس از جنگ جهانی دوم، با همه‌ی پیچیدگی‌هایش، نمونه‌ای از این مسیر است، نه به‌خاطر مداخله‌ی صرف آمریکا، بلکه به‌سبب پروژه‌ی بازاندیشی در مفهوم ملیت، مسئولیت، و حافظه.

کلید گذار به دموکراسی پس از جنگ، در یک واژه نهفته است: مسئولیت‌پذیری. جامعه‌ی زخمی، تنها آن‌گاه می‌تواند آینده‌ای بسازد که در گذشته‌ی خود، چشم در چشم نگاه کند، نه از سر انتقام، که از سر حقیقت.

یا به تعبیر زیگمونت باومن: «خاطره، اگر با مسئولیت اخلاقی همراه نشود، صرفاً خاکستر است.»

اراده‌ی بازسازی در ایران: تناقض میان جامعه و حاکمیت

در تجربه‌ی ایران معاصر، حکومت همواره کوشیده است تا بازسازی را نه به‌مثابه فرآیندی اجتماعی و دموکراتیک، بلکه به‌مثابه پروژه‌ای از بالا، با کنترل کامل از سوی دولت/نظام، تعریف کند. نمونه‌ی تاریخی آن، دوران پس از جنگ ایران و عراق است: پروژه‌ی بازسازی اقتصادی که توسط هاشمی رفسنجانی با نام «دولت سازندگی» آغاز شد، در عمل بیش از آن‌که بازسازی اجتماعی و دموکراتیک باشد، به بازسازی ساختار قدرت، احیای روابط رانتی، و حذف نیروهای مستقل سیاسی و مدنی منجر شد. در آن دوره، همان‌طور که دیده شد، هیچ‌گونه بازخوانی رسمی از جنگ، اشتباهات، یا مسئولیت‌های اخلاقی صورت نگرفت و برعکس، حافظه‌ی جنگ به ابزار ایدئولوژیک سرکوب بدل شد.

امروز نیز در صورت توقف جنگی منطقه‌ای (میان ایران و اسرائیل یا...)، احتمالاً ساخت قدرت در جمهوری اسلامی بازهم خواهد کوشید که پروژه‌ی بازسازی را به

فرصتی برای بقای خود تبدیل کند؛ نه اصلاح ساختاری، نه آشتی ملی، نه رهایی سیاسی. اما تفاوت اساسی این بار در آن است که جامعه‌ی ایران دیگر آن جامعه‌ی دهه‌ی شصت نیست.

جامعه‌ای که از دی‌ماه ۹۶، آبان ۹۸، و خیزش «ژن زیان‌نازادی» (زن، زندگی، آزادی) گذر کرده، به سطحی از آگاهی، شجاعت، و تجربه‌ی تاریخی رسیده که دیگر تنها به بازسازی مادی نمی‌اندیشد. امروز، «بازسازی»، برای بخش بزرگی از جامعه، فقط نان و خانه و جاده نیست بلکه کرامت، مشارکت، حق گفتن و شنیدن، و بازگشت صداهای به حاشیه رانده شده است.

به تعبیر پاولو فریره، روشنفکر آموزشی آمریکای لاتین: «رهایی، نه با بازسازی ساختارها، بلکه با بازسازی آگاهی ساخته می‌شود.» در این معنا، بازسازی ایران پس از جنگ (اگر به وقوع بپیوندد)، یک میدان منازعه خواهد بود: میان پروژه‌ی بازتولید قدرت از سوی حاکمیت، و پروژه‌ی بازسازی رهایی‌بخش از سوی جامعه‌ی زنده و مقاومت‌ورز.

روان‌شناسی و فرهنگ پس از جنگ، فراموشی، یا سوگواری،^۱ بازاندیشی؟

جنگ، گذشته از تبعات مستقیم خود، آثار روانی و فرهنگی عمیقی بر جامعه بر جای می‌گذارد. این آثار در ایران، با توجه به تاریخ بلند سرکوب و فقدان «آزادی سوگواری»، دوچندان هستند. از دهه‌ها پیش، ایرانیان نه تنها از کشته‌شدگان و قربانیان جنگ، بلکه از کشته‌شدگان خیزش‌ها، اعدام‌ها، و فجایع سیاسی نیز به‌طور رسمی نتوانسته‌اند سوگواری کنند. نتیجه، انباشت رنجی‌ست که نه گفته شده، نه به رسمیت شناخته شده، و نه درمان یافته است.

جنگ، بی آن‌که جامعه فرصت گریستن یافته باشد، در روایت رسمی به «افتخار» تقلیل یافته است. همین پدیده را ژان آمهری، فیلسوف و قربانی شکنجه، چنین توصیف می‌کند: «زمانی که رنج به سخن درنیاید، نه فراموش می‌شود، نه التیام می‌یابد؛ فقط پوسیده می‌شود.»

در جامعه‌ی پس از جنگ ایران، سوگواری باید به رسمیت شناخته شود، نه فقط برای سربازان کشته‌شده، بلکه برای همه‌ی جان‌های قربانی‌شده، از مردم عادی تا معترضان خیابانی، از مهاجران آواره تا زنان سرکوب‌شده.

در این جا، نقش فرهنگ، هنر، و ادبیات حیاتی می‌شود. سینمای ایران، و ادبیات در برخی مقاطع، توانسته صدایی دیگر از جنگ به‌دست دهد برای نمونه (کار درخشان بیضایی «باشو غریبه‌ی کوچک» که البته در بحبویه‌ی جنگ ساخته شد و یا در ادبیات بعد از جنگ قصه‌ی «عقرب روی پله‌های راه‌آهن اندیمشک» اثر حسین مرتضاییان آبکنار) بقیه دیگر نیز اغلب زیر سایه‌ی گفتمان رسمی باقی مانده‌اند و یا حذف و سانسور. اکنون، در دوران پساجنگی آینده، این وظیفه‌ی سینما، ادبیات، تئاتر، و شعر خواهد بود که به حافظه‌ی جمعی بازگردند و سوگواری‌های سرکوب‌شده را به رسمیت بشناسند.

فرهنگ، اگر مستقل شود، می‌تواند فضای تنفس برای جامعه‌ی زخمی باشد؛ و اگر همدست قدرت باقی بماند، تنها به نقاب زیبای فاجعه تبدیل خواهد شد.

دولت پس از جنگ در ایران: بازسازی یا دگردیسی؟

در تاریخ معاصر ایران، دولت همواره نقشی محوری در بازسازی ایفا کرده، اما نه به معنای بازسازی اجتماعی یا دموکراتیک، بلکه در معنای انباشت منابع، بازتوزیع رانتی، و تحکیم سلطه. در تجربه‌ی پس از جنگ ایران و عراق، «بازسازی» به «تمرکز قدرت» بیشتر انجامید، نه به بازاندیشی ساختار دولت. بنابراین پرسش کلیدی آن است که آیا در صورت پایان جنگی دیگر، این بار دولت می‌تواند - یا مجبور خواهد شد - دگرگون شود؟

ساختار جمهوری اسلامی، به واسطه‌ی بحران‌های پی‌درپی مشروعیت، اساساً دولتی امنیت‌محور، انقباضی و معطوف به تداوم حاکمیت به هر قیمت است. چنین ساختاری در برابر اصلاحات واقعی مقاومت می‌کند و «بازسازی» را تنها در حد بازگرداندن نظم کنترل‌شده‌ی پیشین می‌فهمد.

اما این بار، تفاوت در فرسایش تاریخی دولت است. پس از سال‌ها تحریم، فساد، جنگ نیابتی، نارضایتی اجتماعی و انفجارهای اعتراضی، دولت با بدنه‌ای فرسوده، و مشروعیتی مخدوش مواجه است. این موقعیت، حتی اگر حاکمیت نخواهد، می‌تواند آن را به‌سوی بازتعریف نقش خود سوق دهد. شرط چنین بازتعریفی، ورود نهادهای مستقل مدنی، به‌رسمیت شناختن مشارکت سیاسی، و درک ضرورت شفافیت و مسئولیت‌پذیری است.

اگر چنین نشود، خطر «نولیبرالیسم پساجنگ» به‌شکل ویژه‌ای در ایران فعال خواهد شد: خصوصی‌سازی بی‌قاعده، بازسازی رانتی، طرد نیروهای مستقل، و سرمایه‌گذاری بر سرکوب به‌نام بازسازی. این وضعیت، نه‌تنها عدالت اجتماعی را نابود خواهد کرد، بلکه گسل‌های اجتماعی را تعمیق می‌بخشد.

همان‌طور که نائومی کلاین در دکترین شوک توضیح می‌دهد: «دولت‌ها در لحظه‌های فاجعه، اگر پاسخ‌گو نباشند، از شوک برای تحکیم منافع نخبگان و تسخیر منابع عمومی استفاده می‌کنند.»

بنابراین، مسأله در ایران پس از جنگ، مسأله‌ی انتخاب میان «بازسازی برای مردم» یا «بازسازی بر ضد مردم» است.

آری به زندگی: افق فلسفی صلح در ایران

صلح برای ایران امروز، بیش از یک واقعیت ژئوپلیتیکی، یک نیاز فلسفی، زیستی و اخلاقی است. ایران، کشوری‌ست خسته از جنگ‌های مستقیم و نیابتی، تحریم و انزوا، سرکوب و سانسور، و شاید از همه مهم‌تر، خسته از دروغ. جامعه‌ی ایرانی، بیش از هر چیز، نیاز به «آری گفتن» دارد، نه به قدرت، نه به ایدئولوژی، بلکه به زندگی، به امکان، به خلق.

در این لحظه، صلح تنها به‌معنای متارکه‌ی جنگ نیست؛ بلکه به‌معنای پایان خشونت ساختاری، رهایی از مرگ‌اندیشی ایدئولوژیک، و آغاز گفت‌وگوی اجتماعی و فرهنگی نوین است. در سنت اندیشه‌ی ایرانی، این معنا نهفته است. صلح نزد مولوی،

حافظ، عطار و حتی خیام، نوعی آشتی هستی‌شناختی‌ست با جهان و زندگی؛ نگاهی شاعرانه اما نه انفعالی، که در برابر مرگ، به گل‌کردن معنا باور دارد.

به تعبیر نیچه، که بسیار با شعر فارسی همدلی دارد: «صلح را نه با فراموشی، بلکه با جسارت حقیقت باید آغاز کرد.» و در فلسفه‌ی آدورنو، صلح یعنی وضعیتی که در آن، حتی «رنج گذشته» نیز مجال یادآوری می‌یابد، بی‌آن‌که دوباره قربانی‌اش شویم: «صلح، حافظه‌ی درمان‌یافته‌ی خشونت است.»

برای ایران، صلح زمانی آغاز می‌شود که جامعه بتواند بی‌هراس سخن بگوید، سوگواری کند، نقد کند، و از نو بیافریند. زمانی که «دیگری» دیگر دشمن نباشد، که مرزها از امنیتی به انسانی تبدیل شوند، و روایت رسمی جای خود را به چندصدایی حقیقت بدهد.

صلح برای ایران، اگر بخواهد واقعی باشد، باید هم جسم را نجات دهد، هم جان را.

حقوق ملل و حقوق زنان در ایران پساجنگ

الف. درک حقوق ملل و اقلیت‌ها

جنگ تأثیر عمیقی بر اقوام و جوامع به‌اصطلاح محلی می‌گذارد و بازسازی دموکراتیک بدون مدنظر قرار دادن حقوق آن‌ها، ناقص و ناعادلانه خواهد بود. بر اساس «عدالت انتقالی»^۲ بازسازی حقوقی نه‌تنها معنای کیفی دارد، بلکه شامل بازتوزیع سیاسی و فرهنگی نیز می‌شود. برای ایران، مسئله‌ای که باید پیش از همه گردانندگان بازسازی را درگیر کند، شامل موارد زیر است: حق تعیین سرنوشت سیاسی منطقه‌ای. مناطق کردنشین، بلوچ، عرب و آذربایجان، و... سال‌هاست از نابرابری سیاسی و تبعیض رنج برده‌اند. بازسازی دموکراتیک باید در بردارنده‌ی بازطراحی نظام سیاسی با ضمانت مشارکت واقعی اقوام باشد.

عدالت فرهنگی و زبانی: آموزش به زبان مادری، محافظت از میراث فرهنگی- اجتماعی اقوام و برابری فرهنگی بخش مهمی از صلح مثبت هستند — نه فقط بازسازی فیزیکی.

مکانیسم‌های پاسخ‌گویی و جبران: مردم زیر نام «محلی» خطاب می‌شوند باید امکان داشته باشند از کسانی که در دوران جنگ حقوق‌شان را نقض کرده‌اند شکایت کنند و عدالت ببینند، چه در چارچوب ملی، چه بین‌المللی.

ب. پیمان حقوق زنان پساجنگ

براساس نقشه‌ی راه جهانی حقوق زنان (از جمله قطعنامه‌ی ۱۳۲۵ شورای امنیت سازمان ملل)، زنان باید در همه‌ی مراحل بازسازی شامل ایجاد صلح، برنامه‌ریزی، و اجرا حضور فعال و برابر داشته باشند:

شرکت برابر در مذاکرات صلح و شوراهای بازسازی محافظت ویژه در برابر خشونت جنسی در جنگ و بازسازی (رعایت کنوانسیون ژنو و پروتکل‌های الحاقی) بازتولید هندسی حقوقی برابر شامل ارائه‌ی عدالت اجتماعی برای زنان قربانی، بازبینی قوانین تبعیض‌آمیز (مانند قوانین نابرابر ازدواج، حضانت، ارث و پوشش اجباری)، و حذف دیوارهای قانونی در برابر مشارکت شغلی و سیاسی است. شبکه‌های حمایتی برای مرکزیت یافتن زنان؛ اعم از روان‌درمانی، آموزش‌های اقتصادی، حمایت از زنان سرپرست خانوار و بازماندگان.

مثال‌های تاریخی نشان داده‌اند که اگر روشنفکران و زنان رهبری در روند بازسازی مشارکت نداشته باشند، بازسازی ممکن است در نهایت عدالت‌زدا و مردسالارانه شود. در ایران امروز، جنبش‌هایی مانند «ژن ژیان نژادی (زن، زندگی، آزادی)» نه تنها ناظر به حقوق مدنی و سیاسی، بلکه خواهان بازسازی کامل روابط جنسیتی هستند. بازسازی ایران بدون اصلاحی ساختاری در حقوق زنان، ناقص، واپس‌گرا و ناسازگار با هر دموکراسی واقعی خواهد بود.

نتیجه‌گیری: دعوتی به مشارکت در بازسازی دموکراتیک ایران

در ایران پساجنگ، دو مسیر هم‌زمان و واجب پیش چشم قرار دارد:

بازسازی ساختارهای سیاسی ملی و قومی که صدا و حضور اقوام و مناطق را به رسمیت بشناسد. بازسازی جنسیتی و حقوقی که زنان را از نقش تزینی به نقش شاکله‌ای سیاسی ارتقا دهد.

بازسازی واقعی، یعنی بازاندیشی در روایت ملی، ساختار قانونی، و فرهنگ مشارکت. برای رسیدن به این هدف، ایران نیاز دارد: نظام قضایی و حکمرانی جدید با شفافیت و پاسخ‌گویی؛ متن واحدی برای حقوق مدنی تحت نظارت جامعه‌ی چندنهادی؛ اجرای عدالت انتقالی بر مبنای حقیقت‌یابی و جبران؛ مشارکت برابر زنان و اقوام در تمامی لایه‌ها؛ حفظ حافظه‌ی جمعی و فراهم‌سازی فرصت سوگواری علنی و فرهنگی؛ و بالاخره، پاسداشت کرامت - کرامت فردی و جمعی.

صلح و بازسازی واقعی، یعنی «آری گفتن به زندگی» در معناهای سیاسی، اجتماعی و جنسیتی. این آری، سرمایه‌ای برای قیام دیرپای ایران خواهد بود، نه صلحی شکننده، ناشی از سستی قدرت و عطش موقتی برای سکوت.

^۱ در این متن، واژه‌ی سوگواری (mourning) را در معنایی فراتر از معنای متعارف آن (یعنی عزاداری برای مردگان) به کار گرفته‌ام

سوگواری یعنی پذیرفتن رنج، نام‌بردن از آن، و گفتن این‌که: کسی یا چیزی را از دست داده‌ایم - چه در جنگ، چه در سرکوب، چه در خشونت.

در بسیاری از جوامع اقتدارگرا (از جمله ایران)، امکان سوگواری عمومی برای قربانیان فراهم نمی‌شود، زیرا قدرت از یادآوری می‌ترسد. به همین دلیل، رنج‌ها در سکوت انباشته می‌شوند، و درون جامعه نهادینه می‌گردند.

در سنت‌هایی مانند نظریه‌ی والتر بنیامین، آدورنو، یا حتی آرت، سوگواری صرفاً برای مردگان نیست، بلکه برای حقیقت‌های گم‌شده و صداهاى خاموش‌شده نیز هست.

وقتی نمی‌گذارند کسی درباره‌ی کشته‌شدگان زن زندگی آزادی و یا آبان و... یا قربانیان جنگ بنویسد، بگوید و بسراید، جامعه نه‌تنها از حقیقت، بلکه از امکان آینده نیز محروم می‌شود. سوگواری در این معنا یعنی: روایت کردن رنج، نه برای انتقام، بلکه برای آشتی با گذشته‌ای که انکارش ما را می‌فرساید

^۲ transitional justice عدالت انتقالی به مجموعه‌ای از سیاست‌ها، سازوکارها، و فرآیندهای حقوقی و اجتماعی گفته می‌شود که در کشورهایی اجرا می‌شود که در حال گذار از جنگ، سرکوب، یا دیکتاتوری به سوی صلح و دموکراسی هستند.

منابع

Galtung, Johan. Peace by Peaceful Means.

Arendt, Hannah. The Human Condition.

Benjamin, Walter. «Theses on the Philosophy of History».

Klein, Naomi. The Shock Doctrine.

Cahn, Naomi R. «Women in Post-Conflict Reconstruction»

Routledge. International Law and Post-Conflict Reconstruction Policy

UNESCO, UN Docs related to Res. 1325

تجربه‌ی ایران

Esfandiari, Haleh. Reconstructed Lives: Women and Iran's Islamic Revolution.

Human Rights Watch. «Unveiling Resistance: The Struggle for Women's Rights in Iran».

Chatham House. «Iran: Decades of female anger rocks the regime»

MEI. «The role of women in building Iran's future»